

«فرهیختگان» گزارش می‌دهد

# طلاق مصلحتی اصلاح طلبان از دولت به عشق انتخابات ۱۴۰۰



۲»

نفی وجود یا امکان تحقق اقتصاد اسلامی چگونه می‌تواند منجر به پر رنگ شدن ایده‌های نئولیبرال و افزایش فاصله طبقاتی در جامعه شود؟

# انکار اقتصاد اسلامی بازگشت به لیبرالیسم

رئیس موسسه تحقیقات راهبردی تمدن اسلامی: بدون نظریه، شریعت منزوی و بی اثر می‌شود

«۱، ۱۶، ۱۸»

اطلاعات سینماهای در حال ساخت نشان می‌دهد



## تشدید توزیع ناعادلانه سالن سینما در ایران

«۱۳، ۱۴»

معاون بین الملل و امور دانشجویان غیرایرانی دانشگاه آزاد در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

## حضور موثر در ۲۳ کشور؛ چشم‌انداز دانشگاه آزاد

«۶»

ترامپ کرونا گرفت



## سورپرایز اکتبر

«۷»

«یادداشت»



مهدی حسین زاده‌بزی

عضو هیات‌علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

یکی از علمای حوزه علمیه قم، در گفت‌وگوی اختصاصی با «ا کوایران» مدعی شده‌اند اقتصاد اسلامی نداریم. ایشان این ادعا را به جامعه‌شناسی و روانشناسی و سایر علوم انسانی نیز تسری داده‌اند. درباره این ادعا ملاحظاتی وجود دارد که در قالب نکاتی چند برمی‌رسم.

یکی از اشکال‌های اساسی موجود در این گفت‌وگو، نادیده‌انگاشتن خواسته یا ناخواسته تفاوت‌های بنیادین علوم اجتماعی (یا علوم انسانی) و علوم طبیعی است. میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی تفاوت ماهوی وجود دارد. با استفاده از آثار دیلتای، این تفاوت‌ها را می‌توان در سه لایه برسید: موضوع و روش و تجربه. علوم اجتماعی برخلاف علوم طبیعی با تجربه زیسته یا Erlebnis سرورکار دارد، نه صرفاً با Erfahrung. در علوم طبیعی می‌توان از پارادایم غالب سخن گفت، اما در علوم اجتماعی با پارادایم‌های متفاوت و البته هم‌عرض روبه‌رو هستیم. بلیکی می‌نویسد در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان روش‌های علوم طبیعی را در علوم اجتماعی به کار برد، ۱۱ پارادایم وجود دارد: ۶ پارادایم کلاسیک و پنج پارادایم معاصر. پارادایم‌های کلاسیک عبارتند از: پوزیتیویسم، منفی‌گرایی، تاریخ‌گرایی، عقل‌گرایی انتقادی (ابطال‌گرایی)، هرمنوتیک کلاسیک و تفسیرگرایی. پارادایم‌های معاصر هم به این شرحند: هرمنوتیک مدرن (فلسفی)، نظریه انتقادی (مکتب فرانکفورت)، رئالیسم انتقادی، نظریه ساخت‌یابی و فمینیسم. بنابراین، علوم اجتماعی را نمی‌توان مانند علوم طبیعی با یک پارادایم غالب تصور کرد، از این رو برخی فیلسوفان علم، اساساً علوم اجتماعی را علم نمی‌دانند، زیرا پارادایم غالب ندارد. مطلب را به زبانی ساده و ناظر به مثال بیان شده در گفت‌وگوی مذکور بیان می‌کنم. تصور کنید ایل‌آل‌ال شیخ مرتضی حائری تصمیم می‌گیرند برای یافتن راه‌حل مسأله‌ای (پربالمی). جامعه‌شناختی به دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران تشریف می‌یاورند. استادان این دانشکده دور یک میز نشستند. ایشان با چه مطالبی مواجه می‌شوند: استادی از مرگ جامعه‌شناسی می‌گوید، دیگری راه‌حل مشکلات را در تمسک به آن می‌داند. استادی از گلین و فوکو درس می‌آموزد و دیگری به دامن مکتب فرانکفورت چنگ می‌زند و استاد دیگری «مقدمه» این خلدون را تنها راه‌حل مشکل معرفی می‌کند و دیگری دورکیم را فصل الخطاب می‌داند. در اینجا باید دقت شود که همه مسائل سرماخوردگی نیست و همه مراجعه‌شوندگان، دکتر کردستی. به راستی، سیره عقلا در مواجهه با این همه اختلاف چیست؟! توجه به این مهم ضروری است که هرگونه قضاوتی درباره شوخی بودن یا نبودن اقتصاد اسلامی با به‌طور کلی، علوم اجتماعی، متوقف بر درک دقیقی از ذات علوم اجتماعی (اگر قائل به ذاتی برای آن باشیم) است.

گیدنز در کتاب خوداندی «قواعد جدید روش جامعه‌شناختی» بر این نکته پافشاری می‌کند که علوم اجتماعی باید از سایه علوم طبیعی با هر پشتوانه فلسفی خارج شود. البته کام‌نخست، شناخت علوم طبیعی است؛ از این رو، فلسفه علم در نگاه گیدنز بسیار اهمیت می‌یابد، زیرا به گونه‌ای از ذات علم (اگر قائل به ذاتی برای آن باشیم) پرده برمی‌دارد. درواقع، در قرن بیستم قطعیت‌های علم طبیعی با پرسش‌های بنیادینی مواجه شد تا جایی که فیزیک‌نیوتن به وسیله نسبیت انیشتینی کنار رفت. با توجه به علوم طبیعی به این نکته متهم نمی‌شوم که مشاهده و تجربه نقش محدود (محدودکننده) دارند و نه نقش معین (تعیین‌کننده). به عبارت کوارن «مشاهده و تجربه می‌توانند و باید به‌نحو موثری دامن‌ه و گستره باورهای علمی مجاز را محدود کنند، در غیر این صورت علمی وجود نخواهد داشت. اما مشاهده و تجربه به تنهایی نمی‌توانند مجموعه‌ای از این باورها را تعیین‌بخشند. همواره عنصری ظاهراً بی‌ضابطه، مرکب از رویدادهای شخصی و تاریخی، جزء تقویم‌کننده عقایدی است که

نفی وجود یا امکان تحقق اقتصاد اسلامی چگونه می‌تواند منجر به پر رنگ شدن ایده‌های نئولیبرال و افزایش فاصله طبقاتی در جامعه شود؟

## انکار اقتصاد اسلامی، بازگشت به لیبرالیسم

هر جامعه علمی خاصی در هر زمان به آن پایبند است. و به تعبیر جذاب دیوید بلور، تجربه، قدرت (power) دارد، ولی اقتدار (authority) متعلق به جامعه علمی است. تصور کنید در غروب آفتاب، کنار ساحل ایستاده‌اید و به خورشید نگاه می‌کنید. در این هنگام، این پرسش برای شما مطرح می‌شود: آیا شما ساکن هستید و خورشید به طرف پایین حرکت می‌کند (زمین مرکزی) یا خورشید ساکن است و شما به طرف بالا حرکت می‌کنید (خورشید مرکزی)؟ مشاهده، کدام‌یک را تعیین می‌کند؟ پاسخ روشن است: هیچ کدام. این مشاهده با هر دو سازگار است. البته گزاره، محدودیت‌هایی را می‌آفریند، مثلاً ویا کمی مسامحه‌نمی‌توانید بگویید شما به راست می‌روید و خورشید به چپ، چون مشاهده، این نظر را بر نمی‌تابد؛ بنابراین، باید توجه داشت که تجربه حتی در علوم طبیعی هم فصل الخطاب نیست.

یکی از مغالطات مشهوری که متاسفانه، در مباحث علمی فراوان به چشم می‌خورد، مغالطه پهلوان پنبه یا straw man است، یعنی مدعایی سست و ضعیف را به طرف مقابل نسبت دهیم و به جای نقد مدعای اصلی طرف مقابل، این مدعای سست خود ساخته را به نقد بکشیم. بیان تقریر ضعیفی از یک مکتب یا جنبش یا... و نقد آن هم یکی از مثال‌های بارز این مغالطه است که در این گفت‌وگو به‌روشنی مشاهده می‌کنیم. کدام عالم یا پژوهشگر اقتصاد اسلامی بر این باور است که اقتصاد اسلامی یعنی اینکه مثلاً امیرالمومنین (ع) در «نهج البلاغه» درباره تورم فرموده باشند که «... اگر تورم بالا رفت، چه جور بخواهیم کنترلش بکنیم؟... یا رشد اقتصادی یا چه فرمولی باید درست بشود؟» کدام عالمی چنین تقریری از اقتصاد اسلامی دارد؟ اگر چنین عالمی روی کره خاکی وجود داشته باشد، یقین بدانید در دانشورد خودروش قرآن می‌گذارد تا اسلامی شود!

گویا این دعوی ناشی از بی‌توجهی به محل نزاع در بحث از اقتصاد اسلامی در تقریرهای متفاوت آن است. بحث را با استفاده از تقریر شهیدصدر که در این گفت‌وگو، آن را متأثر از سوسیالیسم دانسته‌اند، دنبال می‌کنم. شهید صدر دوگانه علم و مکتب را مطرح می‌کند: علم از آنچه هست، سخن می‌گوید و مکتب از آنچه باید باشد یا نباید باشد. ایشان بر این باور است که علم اقتصاد اسلامی (در ناحیه سوزه و نه ایزه، یعنی متعلق علم اقتصاد) وجود ندارد، اما می‌توان از مکتب اقتصادی اسلام سخن گفت. این دوگانه را می‌توان تقریباً هم‌معنا با دوگانه اقتصاد اثباتی و اقتصاد هنرجاری در برخی از خوانش‌ها دانست. بر این اساس، علم اقتصاد، دانشی است که سیر پدیده‌های طبیعی در زندگی اقتصادی و اسباب و روابطشان را می‌یابد و تفسیر می‌کند. علم اقتصاد، زندگی اقتصادی موجود و نتایج روندها و سازوکارها و روش‌های اجرا شده در هر جامعه را برمی‌رسد و قانون‌های حاکم بر آن را توصیف و تفسیر می‌کند. قلمرو موضوعی علم اقتصاد همه فعالیت‌ها و فرآیندهای جاری در زندگی اقتصادی، اعم از تولید و توزیع است و فقط به قلمرو تولید محدود نمی‌شود. مهم‌ترین ویژگی علم اقتصاد، استوارنبودنش بر اندیشه‌های کلان و پیشینی، مانند عدالت و آزادی و برابری است. علم اقتصاد تجویز نمی‌کند، بلکه فقط پدیده‌های عینی و روابطشان را توصیف و تفسیر می‌کند. درمقابل، مکتب اقتصادی عبارت است از شیوه‌هایی که هر جامعه برای حل مشکلات اقتصادی‌اش از آن پیروی می‌کند. بنابراین، نمی‌توان هیچ جامعه‌ای را بدون مکتب اقتصادی تصور کرد. مهم‌ترین ویژگی و شاخص مکتب اقتصادی این است که شامل اصول بنیادین زندگی اقتصادی است. نمونه‌های اندیشه بنیادین، عدالت اجتماعی یا آزادی یا برابری است. قلمرو موضوعی مکتب اقتصاد، همان قلمرو موضوعی علم اقتصاد است. همان‌طور که علم اقتصاد، هم تولید را برمی‌رسد، هم توزیع را، مکتب هم این‌دو را واکاوی می‌کند، بنابراین، علم اقتصاد از وضعیت موجود

سخن می‌گوید و مکتب اقتصاد، از وضعیت مطلوب. طبیعی است که در بررسی و تعیین وضعیت مطلوب، پای اصول و ارزش‌ها به بحث باز می‌شود، زیرا وضعیت مطلوب براساس اصول و ارزش‌ها سامان می‌یابد. تصور کنید پیامبر اکرم (ص) یا امامی معصوم حاکم است. آیا اصول و ارزش‌هایی اسلامی وجود دارد که پیامبر یا امام معصوم، ساختار بنیادین جامعه و نهادهای آن را براساس آنها سامان دهد؟ در نگاه شهید صدر یکی از اصول مکتب اسلام (که در سرمایه‌داری وجود ندارد) عدالت اجتماعی است. اکنون می‌توان گفت روایات امیرالمومنین (ع)، دست‌کم در تعیین این اصول و ارزش‌ها به کار می‌آید، نه در تعیین فرمول رشد اقتصادی که گویا در این گفت‌وگو در پی آن بودند!

همان‌طور که فلائی‌شاکر به‌درستی در کتاب «تاریخ مختصر عدالت‌توزیعی» می‌نویسد اصطلاح عدالت اجتماعی یا عدالت‌توزیعی مفهومی مدرن است. این اصطلاح در نوشته‌های ارسطو به کار رفته است، اما معنای مدرن آن را ندارد. (در این میان، این پرسش، پژوهشی مستقل می‌طلبد: آیا اندیشمندان مسلمان معاصر، مانند شهید صدر عدالت اجتماعی را در مفهوم مدرن آن به کار می‌برند؟) متعلق عدالت اجتماعی، ساختار بنیادین جامعه است، نه افراد. گاهی سخن از عادل بودن کسی یا عادلانه بودن رفتاری است و گاهی سخن از عادلانه بودن نهاد یا ساختاری اجتماعی. عدالت اجتماعی در مفهوم مدرن خود در پی آن است که «دولت تضمین کند دارایی به‌شیش‌هوی از کل جامعه توزیع شود که همه از سطح مشخصی از زندگی مادی برخوردار شوند.»

توزیع امکانات و فرصت‌ها ساختار بنیادین جامعه و نهادهای آن سامان می‌دهند. جان رالز، بزرگ‌ترین فیلسوف سیاسی قرن بیستم کوشید اصول عدالت اجتماعی یا معیارهای داورى درباره عادلانه بودن ساختار بنیادین جامعه و نهادهای آن و قوانین و نظام حقوقی و... را بیابد و تبیین کند. رالز در پی بیان تقریری از لیبرالیسم بود که به‌جای اصل نفع بر این اصول مبتنی باشد. رالز، برخلاف لیبرالیسم کلاسیک و نئولیبرالیسم، درباره توزیع دارایی بر این باور است که تفاوت افراد در استعداد و توانایی‌های طبیعی و موقعیت‌های خانوادگی که افراد با خوش‌اقبالى از آن بهره‌مند شده‌اند، نباید مبنای توزیع برابربر که در نظام بازار آزاد اقتصادی وجود دارد، شمرده شود و این نابرابری‌ها را عادلانه نشان دهد. در نگاه وی عقل سلیم، نظام توزیع بازار آزاد را عادلانه و اخلاقی نمی‌داند. درمقابل، لیبرالیسم کلاسیک و نئولیبرالیسم اجازه نمی‌دهد به‌بهانه عدالت اجتماعی آزادی‌های اقتصادی افراد سلب شود. فردریش فون هایک، نئولیبرال مشهور عدالت اجتماعی را سرب و تهی از معنا توصیف می‌کند و آن را سب تروائ سوسیالیسم در جوامع آزاد می‌داند. در نگاه وی، پشتوانه ارزشی نظام اقتصاد بازار آزاد، ارزش آزادی است و این ارزش صرفاً ارزشی درکنار دیگر ارزش‌ها نیست؛ بلکه منبع و شرط اخلاقی‌ترین ارزش‌هاست. برای روشن‌شدن نمره نزاع، فرض کنید فردی در وضعیت اقتصادی کنونی بیش از هزار خانه خالی دارد که آنها را برای کسب سود بیشتر خریده است. اکنون نمره نزاع، خود را در پاسخ به این دو پرسش نشان می‌دهد: آیا دولت می‌تواند مالیات پلکانی برای خانه‌های خالی وضع کند؟ آیا دولت باید چنین کند؟ جان کلام اینکه تکلیف این نزاع بنیادین میان عقلا را نمی‌توان با عبارت صامتی مانند «سیره عقلا چنین است... روشن کرد!

چندسالی است برخی دوستان دانشگاهی، نفوذ نئولیبرال را در حوزه‌های علمی‌گوشردنی‌کنند و تذکر می‌دهند که آنان به‌دنبال آن هستند که صدای باطل نئولیبرالیسم از حنجره پاک فقه خارج شود. درستی یا نادرستی این ادعا دغدغه این نوشتار نیست. البته با توجه به نقدهای بنیادینی که در حوزه‌های علمی

به کمونیسم و سوسیالیسم وجود دارد، به‌نظری می‌رسد آنان اقتصاد اسلامی را تنها ساد راه‌خوددر حوزه‌های علمی می‌پندارند و یا کنار رفتن آن، رقیبی برای خود نمی‌بینند. در این گفت‌وگو بیان می‌شود که دو شاخه وجود دارد: ۱. سرمایه‌داری که مالکیت را به‌رسمیت می‌شناسد و ۲. کمونیسم و سوسیالیسم (در برخی خوانش‌ها) که آن را نمی‌پذیرد. در این میان، اسلام، مالکیت خصوصی را به‌رسمیت می‌شناسد. پس تا اینجا اسلام می‌ماند و سرمایه‌داری. در ادامه می‌گوییم: «ما شاخه سوم را قبول نداریم؛ یعنی اینکه یک مکتب اقتصادی مستقل اسلام آورده جدای از اینها، ما قبول نداریم.» به‌عبارتی، اگر قرار نیست اسلام، کمونیسم و سوسیالیسم باشد و اگر قرار نیست اسلام، شاخه مستقلی باشد، اقتصاد عقلائی که تاکنون از آن سخن گفته‌شد، همان اقتصاد سرمایه‌داری است. البته به این همه صغری و کبری چیدن نیازی نیست. در گفت‌وگوی دیگری در دیدار با مدیران و روسای شعب بانک کوثر استان قم که سایت دفتر معظم‌له آن را منتشر کرده است، چنین بیان کرده‌اند: «ما اقتصاد عقلائی می‌خواهیم. اقتصاد ما سوسیالیستی و کمونیستی نیست. اقتصاد بازار آزاد است. ما مدافع رقابت آزاد هستیم. در روایات ما این مسأله هست که حق نداریم تعیین نرخ کنیم. رقابت بازار باید نرخ تعیین کند. اینها در روایات ما هست. دیگر به چه زبانی باید بیایند اقتصاد آزاد را بیان کنند؟ این اقتصاد عقلائی است، لذا کسی که وارد این عرصه شود، باید نظریات خودش را کنار بگذارد و آنها را به اسم اسلام ترویج نکند. باید به نظرات عقلائی اقتصادی در دنیا توجه کنیم.» با توجه به این مطلب، این پرسش به ذهن می‌رسد: آیا روایات به اقتصاد ورود پیدا نکرده‌اند؟ پاسخ روشن است، به‌طور امضایی و ارشادی به اقتصاد بازار آزاد ورود پیدا کرده‌اند. درواقع، مطابق این عبارت اقتصاد اسلامی داریم که همان اقتصاد بازار آزاد معرفی می‌شود. البته اقتصاد اسلامی مستقل از بازار آزاد که سیره عقلا هم دانسته می‌شود، نداریم. به‌عبارتی، ظرفیت فقه و اصول، روایات و سیره عقلا و همه و همه در خدمت اثبات بازار آزاد به کار گرفته می‌شود.

جان کلام اینکه اقتصاد اسلامی همان اقتصاد عقلائی دانسته و عنوان می‌شود: در مباحث اقتصادی، بیش از ۲۰ موضوع نیست که در آنها حکم تاسیسی داریم. در بقیه موضوعات حکم امضایی است، یعنی به سیره عقلا نگاه می‌کنیم. اصل ادعا این است که عقلائی عالم روش‌های اقتصادی شناخته‌شده مقبولی پیش همگان دارند که مجموع آنها اقتصاد عقلائی می‌شود. شرع هم همین را امضا می‌کند، اما این پرسش‌ها در اینجا مطرح است: این سیره عقلائی چگونه احراز می‌شود؟ آیا با تجربه باید آن را به دست آورد؟ مثلاً همین که مشاهده کنیم «در قبیله‌ای در آفریقا، کوه و جنگل عمومی است» کافی است که بگوییم سیره عقلا چنین است؟ آیا این سیره با روش‌های کمی احراز می‌شود یا با روش‌های کیفی؟ آیا می‌توان وضعیتی نخسستین را مانند رالز به تصویر کشید که نتیجه‌اش هرچه باشد، آن را سیره عقلا خواند؟ در قدم بعد، این پرسش‌ها مطرح می‌شود که اگر میان عقلا در نظام‌ها و روش‌های اقتصادی اختلاف پیش بیاید، مثل همین اقتصاد آزاد، چاره چیست؟ اگر در امور محسوس، نه معقول، عقل پارادایمیک را بپذیریم، سیره عقلا چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟

ان‌شا‌الله به‌زودی درباره نئولیبرالیسم و حدود و ثغور آن، نسبت آن با عدالت و نقدهایی که به آن وارد است، خواهم نوشت.

انا لله و انا الیه راجعون

جناب آقای سیدب‌الله شیر مردی

خبر درگذشت مرحوم سیدمحمدشیرمردی فرزندجنابعالی موجب تأثر فراوان گردید. این مصیبت تأسف‌انگیز را به جنابعالی و خانواده محترم تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال علو درجات برای آن مرحوم و سیر و اجر برای جنابعالی و بازماندگان مسالت می‌نمایم.

علی اکبر ولایتی